



آیا واقعا باید کاهش فقر در دنیا را جشن گرفت؟

بانک جهانی در آخرین گزارش سالانه‌ی خود، اعلام کرده است که بنا بر آخرین تخمین‌ها که مربوط به سال ۲۰۱۳ میلادی است، تنها ۱۰٪ درصد جمعیت جهان، از فقر مطلق رنج می‌برند. اما آیا این تخمین، با واقعیت جهانی که در آن زندگی می‌کنیم سازگار است؟

بانک جهانی در آخرین گزارش سالانه‌ی خود، اعلام کرده است که بنا بر آخرین تخمین‌ها که مربوط به سال ۲۰۱۳ میلادی است، تنها ۱۰٪ درصد جمعیت جهان، از فقر مطلق رنج می‌برند. اما آیا این تخمین، با واقعیت جهانی که در آن زندگی می‌کنیم سازگار است؟

بنا بر اعلام بانک جهانی، نسبت جمعیتی از جهان که در فقر مطلق زندگی می‌کنند از ۳/۴۲ درصد در سال ۱۹۸۱ به ۷/۱۰ درصد در سال ۲۰۱۳ رسیده است. پس از انتشار این گزارش و گزارش‌های مشابه بود که نشریه‌های فراوانی پیروزی بر دیو فقر را جشن گرفتند: «کاهش‌ی که باید آن را جشن گرفت: برای نخستین بار در تاریخ، تعداد افراد فقیر در همه جا در حال کاهش است.» این تیتري است که نشریه‌ی «اکنومیست» در واکنش به آمارهای بانک جهانی برای صفحه‌ی نخست خود برگزید. اما پیش از جشن گرفتن، ضروری است شیوه‌ها و معیارهایی را که بانک جهانی برای تخمین تعداد افراد فقیر جهان به کار بسته است، زیر ذره بین برد و آنها را ارزیابی کرد.

پر واضح است که برای این کار، مراجعه به همه‌ی افراد امکان‌پذیر نیست. آنان، یک نمونه‌ی دو میلیون نفری از ۱۶۴ کشور جهان را به نمایندگی از ۸۵ درصد جمعیت جهان، برگزیده و از راه مصاحبه، اطلاعات آنها را دریافت کرده‌اند. اما نقطه‌ی بحث برانگیز ماجرا جای دیگری است. در آخرین به روزرسانی، در نظر بانک جهانی کسانی که قدرت خرید آنان از ۹/۱ دلار در روز، بنا بر قیمت‌های سال ۲۰۱۱ ایالات متحده‌ی آمریکا، کمتر باشد، فقیر مطلق هستند. این عدد، میانگین خط فقر ۱۵ کشور است که فقیرترین کشورهای دنیا از نظر میزان مصرف به ازای هر نفر به شمار می‌آیند. نسبت و جمعیت افراد زیر خط فقر در جهان، به شکل حساسی به این عدد وابسته است؛ طوری که کوچک‌ترین تغییرها در آن، تصویری به کلی متفاوت از واقعیت فقر در جهان به نمایش می‌گذارد.

این نمونه برای درک شدت این تاثیر کمک شایانی به ما می‌کند. در سال ۲۰۰۰ بانک جهانی در گزارش سالیانه‌ی خود با ابراز تأسف از افزایش فقر در جهان می‌گوید: «تعداد فقیران در سراسر جهان از ۲/۱ میلیارد نفر در سال ۱۹۸۷، اکنون به ۵/۱ میلیارد نفر رسیده است و پیش‌بینی می‌شود با همین روند تا سال ۲۰۱۵ به ۹/۱ میلیارد نفر برسد.» یک سال بعد در سال ۲۰۰۱ بود که رئیس وقت بانک جهانی، «جیمز ولفنسن» در سخنرانی‌ای از رو به کاهش بودن فقر خبر داد و گزارش‌های بانک جهانی در این سال هم کاهش نزدیک به ۲۵۰ میلیون نفری را در تعداد فقیران سراسر جهان نشان می‌دادند. آیا واقعا علت آن بود که در این یک سال، ۲۵۰ میلیون نفر از فقر رسته بودند و روند افزایش فقیران، معکوس شده بود؟ خیر. این اتفاق به کمک تغییر خط فقر از ۲/۰۱ دلار (با قیمت‌های سال ۱۹۸۵) به ۸/۰۱ دلار (با قیمت‌های سال ۱۹۹۳) امکان‌پذیر شده بود.

فارغ از آنکه بانک جهانی هر بار با تغییر شاخص فقر مطلق جهانی، کوشیده است تا تصویری رو به بهبود از وضعیت فقر در جهان بنمایاند، همانطور که «جیسون هیکل»، استاد دانشگاه اقتصاد لندن می‌گوید «این شاخص‌ها به طور کلی درباره‌ی فقر در کشورهای فقیر، چیز بسیار کمی به ما می‌گویند.» مهم‌ترین انتقاد به این معیار آن است که بانک جهانی معیاری را که از ۱۵ کشور فقیر دنیا به دست آمده است، برای همه‌ی کشورهای دنیا به کار می‌برد. برای نمونه، بانک جهانی خط فقر را در خاورمیانه ۴ دلار در روز می‌داند اما در تخمین جهانی خود، همان معیار ۹/۱ دلار در روز را برای آن به کار می‌برد.

«هیکل» در مقاله‌ای از خود با عنوان «گستره‌ی واقعی فقر و گرسنگی جهانی» به برخی نمونه‌ها برای اثبات این مدعا اشاره می‌کند. در سال ۱۹۹۰ با آنکه بانک جهانی تنها ۴ درصد مردم سریلانکا را فقیر می‌دانست اما براساس آمارگیری‌های داخلی، میزان فقر در این کشور ۱۰ برابر این مقدار بود. فکر می‌کنید این معیار برای کشورهای «توسعه یافته» تر مناسب است؟ برای مثال، آمریکا را در نظر بگیریم. وزارت کشاورزی آمریکا، در سال ۲۰۱۱ حداقل درآمد لازم برای خرید غذای کافی را ۴/۵ اعلام کرد؛ چیزی نزدیک به ۵/۲ برابر معیار بانک جهانی برای سنجش فقر. بانک جهانی هیچ کدام از آمریکایی‌هایی را که کمتر از این مقدار و بیشتر از معیار بانک جهانی قدرت خرید دارند، فقیر نمی‌داند؛ به رغم آنکه آنان، نه تنها به مسکن، بهداشت و امکانات رفاهی دیگر بلکه به غذای کافی هم دسترسی ندارند. افزون بر همه‌ی اینها، خود بانک جهانی در متن گزارش‌های خود، انتخاب‌های خود را برای فقر جهانی «عمدا محافظه کارانه» می‌داند و تصریح می‌کند که «در کشورهای توسعه یافته تر، خط فقرهای بالاتر، مناسب تر هستند.»

از همین رو است که اقتصاددانانی همچون «هیکل» کوشیده‌اند تا با ارائه‌ی معیارهای جایگزین، تصویر واقعی تری از وضعیت و روند کلی فقر در جهان به دست دهند. «هیکل» با آنکه معیار پیشنهادی «پیتر ادوارد» با عنوان «خط فقر اخلاقی» را «یک راه حل بی نقص» نمی‌داند، اما آن را بر معیارهای بانک جهانی ترجیح می‌دهد. «ادوارد» بر این باور است که خط فقر باید به گونه‌ای تعیین شود که یک «امید به زندگی معمولی» را برای فرد تضمین کند؛ چیزی بین ۲/۷

برابر تا ۹/۳ برابر خط فقر بانک جهانی. با در نظر گرفتن میانه ی این بازه به عنوان خط فقر، در خواهیم یافت که ۳/۸ میلیارد نفر در سراسر جهان زیر خط فقر هستند؛ نزدیک به ۵ برابر چیزی که بانک جهانی اعلام می کند و بیش از نیمی از جمعیت جهان. البته معیارهای دیگری را هم برای نزدیک تر شدن به واقعیت می توان به کار بست. برای نمونه اگر ۴/۷ دلار در روز را به عنوان دامنه ی بالای «خط فقر اخلاقی» در نظر بگیریم، با توجه به محاسبات بانک جهانی، تعداد افراد زیر خط فقر در آخرین سالی که محاسبات برای آن انجام شده است، یعنی ۲۰۱۳، به ۴/۱۶ میلیارد خواهد رسید (نمودار ۲). این آن چیزی است که بانک جهانی و رسانه هایی همچون «اکنونمیست» از ما می خواهند تا به خاطر آن جشن بگیریم. در واقع تنها چیزی که کاهش یافته است، میزان قدرت خریدی است که بانک جهانی برای تعیین فقیر بودن افراد به کار می برد.

با این همه، چرا بانک جهانی و سازمان ملل متحد چنین معیار دور از واقعیتی را برای سنجش میزان فقر برگزیده اند؟ در سال ۲۰۰۰، در دفتر مرکزی سازمان ملل در نیویورک، توافق نامه ای برای به نصف رساندن کسر جمعیتی فقیران جهان تا سال ۲۰۱۵ به امضا رسید. در آن زمان، البته پس از یک بار تغییر شاخص، حدود ۲۰ درصد جهان زیر خط فقر مطلق زندگی می کردند. بانک جهانی اکنون پس از دوبار تغییر شاخص دیگر در سال های ۲۰۰۹ و ۲۰۱۵، با افتخار می گوید: «در سال های اخیر پیشرفت هایی تاریخی درباره ی فقر مطلق رخ داده است. در سال ۲۰۱۵ برای نخستین بار در طول تاریخ، درصد افراد زیر خط فقر به کمتر از ۱۰ رسیده است.» این یعنی سرانجام بانک جهانی آمارهای خود از فقر را به اهداف تعیین شده سازمان ملل برای سال ۲۰۱۵ رسانده است و این گونه وانمود می کند که فقر در حال ریشه کن شدن است. تلاش برای باوراندن اینکه نظام اقتصادی کنونی حاکم بر جهان برای همه ی انسان ها آسایش به همراه می آورد، تنها راهی است که بانک جهانی و سازمان ملل برای توجیه آن دارند. بانک جهانی می کوشد تا خود را همچون آینه ای جا بزند که تصویری واقعی از جهان بازمی تاباند؛ اما آنچه رو در روی ماست عکسی است که پیش از نمایش، سیاهی را از آن سترده اند.

«ما در راه دست یابی به یکی از اهداف باورنکردنی خود هستیم: ریشه کن شدن فقری که ما می شناسیم، در دوره ی حیات ما»؛ این جمله ای از نشریه ی «اسپکتاتور» است که سال ۲۰۰۱، در مقاله ای با استناد به آمار بانک جهانی نوشته شده است. ما در دوره ی حیاتمان، ریشه کن شدن فقر در دنیای واقعی را نه، اما به احتمال بسیار ریشه کن شدن آن را در تخمین های بانک جهانی و سازمان ملل خواهیم دید. شاید این تخمین ها برای بخشی از افکار عمومی رضایت بخش باشند اما بیش از نیمی از جمعیت جهان که از فقر رنج می برند، بی شک با گزارش های «امیدبخش» بانک جهانی، احساس آسودگی نخواهند کرد.

منابع:

۱. گزارش های سالیانه ی بانک جهانی در سال های ۲۰۰۰، ۲۰۰۱، ۲۰۰۲، ۲۰۰۷، ۲۰۱۴، ۲۰۱۷
 ۲. وبسایت بانک جهانی
 ۳. مقاله ی «تخمین جدیدی از فقر جهانی و نابرابری: اطلاعات قیمت ها واقعا چقدر تفاوت ایجاد می کنند؟» از پیترو ادواردو و اندی سامنر
 ۴. مقاله ی «گستره ی واقعی فقر و گرسنگی در جهان: زیر سوال بردن خبرهای خوبی که از "اهداف هزاره ی سوم" به گوش می رسد» از جیسون هیکل
 ۵. مقاله ی «کشورهای در حال توسعه از آن چه می پنداشتیم فقیرترند، اما در مبارزه با فقر کمتر موفق نبوده اند» از شائوبا چن و مارتین راوالین در چارچوب گروه پژوهشی بانک جهانی
- ایسنا - محمد جوانمرد